

جدال مذهبی و نابسامانی سیاسی در کشور

جنب و جوشی که برای بازگشت به دین در عهد اردشیر پاپکان و شاپور اول در ایران به راه افتاد، و آتشکده‌ها و مدارس دینی متعددی که در سراسر کشور به همت این دودادشاه تأسیس شد، مستلزم پیدایش شمار بسیاری از متولیان امور دینی و مبلغان آئین مزدایسنی و اداره کنندگان آتشکده‌ها و مدارس پراکنده در کشور بود. این امر سبب شد که یک طبقه نوین اجتماعی به سرپرستی دولت ساسانی در جامعه ظهور کند که پیش از آن در تاریخ ایران سابقه نداشت. این طبقه نوظهور در عین برخورداری از درآمدهای موقوفاتی که به امر اردشیر و شاپور در اختیار آتشکده‌ها قرار گرفت، به فکر افتاد که با استفاده از این فرصت تاریخی قدرت خویش را در کشور تثبیت کند و راههای درآمد بیشتری را نیز بیابد. دومین راه درآمد برای این طبقه - علاوه بر درآمد موقوفات - نذورات و صدقات بود که مغان برای حصول آنها چاره‌هایی یافتند و مردم ساده‌اندیش را بر آن داشتند که بعنوان گوناگون بخشهایی از درآمدهایشان را با طیب خاطر به آتشکده - و در حقیقت به مغان - بپردازند. مغان با شگردهای خاصی که مخصوص رهبران دینی همه ادیان تاریخ برای بهره‌کشی از توده‌های عامی است، یک سلسله احکام شرعی وضع کردند که مردم را و امید داشت برای پاک شدن از گناهانشان هرگاه و بی‌گاه مبالغی را تحت نام کفاره‌های گوناگونی که مغان مقرر کرده بودند به آتشکده تقدیم دارند. کمتر از یک قرن پس از اردشیر پاپکان طبقه نوظهور مغان با قدرت بسیار زیاد و بسیار مرفه و پردرآمد و برخوردار از امتیازات مادی و نفوذ معنوی فوق‌العاده در کشور شکل گرفت که حالت یک دولت در دولت را داشت و در موازات خاندان حکومتگر ساسانی سرنوشت جامعه را به دست گرفت.

چنانکه گفته شد، دولت در نظریه سیاسی اردشیر پاپکان دارای دوتا بال بود: یکی پادشاهی و دیگری دین؛ که اولی در دربار و ارتش تجلی می‌یافت و دومی در آتشکده‌ها. شرکت مغان در حاکمیت از زمان اردشیر آغاز شد و دیدیم که مشاور عالی اردشیر یک هیرید بود و سپس مغان بر سر شاپور اول تاج نهادند. از این نظر سازمان و تشکیلات مغان از اوان روی کار آمدن اردشیر پاپکان در کشور پی‌ریزی شد و با حمایت دربار تثبیت گردید. با روی کار آمدن کرتر امتیازات

این طبقه به‌بیشترین حد رسید؛ و چنانکه کرتیر در سنگنبشته‌اش میگوید، اقدامات او همه‌گونه رفاه و قدرت را برای مغان به‌ارمغان آورد و راههای درآمدی سرشاری را بر رویشان گشود.

با وجود تلاشی که اردشیر پاپکان برای وحدت بخشیدن به عقائد مذهبی مؤمنین مزدایسنا و ایجاد دین رسمی در کشور انجام داد، پس از او مذاهب کهن مزدایسنی با شکلهای گوناگون خویش همچنان نیرومند و پرنفوذ ماندند، و در هر نقطه از کشور یکی از مذاهب مزدایسنی بر افکار مردم تسلط داشت. از آنجاکه رهبران مذهبی بحکم ماهیت خاص تاریخی‌شان همیشه انحصارگرا بوده‌اند، هر بخش از مغان در اواخر عهد شاپور اول درصدد برآمد که عقائد مذهبی خود را تحت نام دین اصیل در کشور گسترش دهد. تجلی این تلاش در فعالیت برای نشر آئین مزدایسنی با مذاهب گوناگونش شکل گرفت. چونکه مغان هرکدام از مراکز قدرت از مذهب مخصوص مردم آن نقطه از کشور حمایت میکردند و درصدد تبلیغ و گسترش آن مذهب بودند،^۱ در نتیجه آن نوعی رودررویی مذهبی مغان حوزه‌های گوناگون فقهاتی پدید آمد که بر افکار حکومتگران محلی نیز تأثیر نهاد و اختلاف مذهبی را در میان جوامع مزدایسنا دامن زد. از نوشته کرتیر چنین برمی‌آید که این امر تصفیه‌هایی نیز دربر داشته که در زمان بهرام دوم به‌صورتی خشن توسط کرتیر صورت پذیرفته است. از آنجا که فرزندان شاپور اول هرکدام در بخشی از کشور حکومت میکردند، هر یک از آنها به‌نوبه خود تحت تأثیر مغان مذهب منطقه خویش قرار گرفت و اختلافات مذهبی به‌درون خاندان سلطنت کشانده شد. پس از درگذشت شاپور اول، رقابت قدرت میان فرزندان او دولت را در راه نابسامانی سیاسی سوق داد که سالها ادامه یافت و کشور و دولت را در معرض خطر جدی قرارداد. سپه‌داران رقیب و همچنین رهبران مذاهب مختلف مزدایسنی در کشور با اقدامات تفرقه‌افکنانه‌شان به اختلافات دامن میزدند و به‌طرف یک مسیر آشتی‌ناپذیر و خطرناک پیش میرفتند.

کرتیر که در این زمان ریاست دستگاه دینی کشور را در دست داشت، یک فقیه انحصارگرا

۱- توضیح این نکته ضرورت دارد که رابطه مذهب با دین، رابطه جزء با کل است. در درون هرکدام از دینها چندین مذهب شکل گرفته است، که هرکدام خودش را اصل دین، و مذهبهای دیگر را انحراف از دین تلقی میکند. این امر در دین اسلام نیز اتفاق افتاده و چندین مذهب به‌وجود آمده‌اند که هرکدام مدعی است که او اصل اسلام و بقیه انحراف از اسلام هستند. اختلاف فاحش مذاهب اسلامی زمانی آشکار میشود که ما سه مذهب بزرگ سنی، شیعه و خوارج را در کنار یکدیگر قرار دهیم. بسیاری از نویسندگان ما به‌جای «دین» در نوشته‌هایشان واژه مذهب به‌کار می‌برند و مثلاً «مذهب اسلام» و «مذهب مسیحی» مینویسند، که البته غلط است، و باید هرکدام از دین و مذهب را در جای خودش به‌کار برد.

بود که برنامه‌اش را نشر آئین مغان آذربایجان بنا بر همان برداشتی که خودش از تعالیم زرتشت داشت قرار داده بود. او در کتیبه‌اش که بالاتر از آن نام بردیم، کارهایی که برای دین خدایی خودش انجام داده بوده را برمی‌شمارد و با افتخار تصریح میکند که آتشکده‌های بسیاری برپا داشته و گروه‌های بسیاری از مغان را به خدمت آنها گماشته است تا دین خدایی را نشر دهند. او همچنین بر خود می‌بالد که نکاح محارم را در کشور مرسوم کرده، و کسانی که دین و آئین درستی نداشته‌اند را به‌زور و اجبار به مذهب درست درآورده است. کرتیر در این کتیبه نه تنها از سیزه با مذاهب مزدایسنی بلکه از سرکوب یهودان و شمن‌ها و برهمنان نیز خبر میدهد، که همه نشانهٔ تعصب خشک و بی‌رحمانهٔ یک فقیه بلندپایه و اقتدارگرا و بی‌گذشت و خشن و خودمحور است.

در اثر سیاستهای سرکوبگرانهٔ این مؤبد، دولت بهرام اول که مورد حمایت او بود نیز نتوانست دوام چندانی بیاورد، و در سال ۲۷۶ بهرام طی توطئه‌ئی از میان برداشته شد و فرزند جوانسالش با لقب **بهرام دوم** برجایش نشست. از آن‌پس کرتیر کوشید که با سیاست‌های آهنین به جنگ مخالفان برخیزد؛ و چون می‌پنداشت که پیروان مانی در ایجاد ناآرامیها و نارضایتیها دست دارند آنها را به شدت تحت تعقیب قرار داد و بی‌رحمانه قلع و قمع کرد. او سرکوب مانویان را درسنگنبشته‌اش یادآوری کرده و گفته است که آنها که پیرو دیو بودند به دست من و از ترس من از گمراهی بیرون آمده به دین راستین برگشته‌اند. طبیعی بود که اقتدارگرایی کرتیر موجب شود که او همهٔ مخالفان مذهبی‌اش را با انگ مانویت (که او زندیگان نامیده) مورد تعقیب و آزار قرار دهد. این شیوه‌ئی است که همهٔ رهبران اقتدارگرای دینی در طول تاریخ و جغرافیا درپیش میگیرند، و برای مبارزه با مخالفان سیاسی‌شان یک دشمن فرضی می‌تراشند و با حربهٔ مبارزه با دشمنان دین به جنگ مخالفان سیاسی‌شان میروند. تنها نتیجه‌ئی که از چنین سیاستی برمی‌آید تشدد و تفرقه در میان مردم کشور خواهد بود، که به سبب واکنش حوزه‌های مذهبی پدید خواهد آمد و اختلافات مذهبی را دامن خواهد زد و بر تشدد خواهد افزود، و دولت را تضعیف خواهد کرد. تفرقهٔ مذهبی که در عهد کرتیر پدید آمد سبب شد که در هر کدام از حوزه‌های مذهبی مزدایسنی از یکی از افراد خاندان ساسانی حمایت شود و کشور در آستانهٔ جنگ داخلی قرار گیرد.

به دنبال اوجگیری نارضایتیها هرمز سیگان‌شاه- حاکم سیستان و برادر بهرام دوم- سر به‌شورش برداشت، و نرسی فرزند شاپور نیز که در عهد شاپور حکومت ارمنستان را در دست داشت و از زمان مرگ شاپور در آرزوی دستیابی به تخت و تاج بود و بعدتر از منصبش کنار زده

شده بود، برضد دربار شورید. بهرام دوم شورش سیستان را در هم کوبید و حاکمیت سیستان را به پسر خویش - این نیز بهرام - سپرد؛ ولی روشهای غلط کرتیر مانع از آن بود که امنیت به کشور برگردد؛ و نارضایتی از دربار ساسانی همچنان ادامه یافت.

سیاستهای متعصبانه کرتیر و پیامدهای ناگوار آن که آشوب سیاسی در کشور بود، جنگهای ایران و روم را نیز دوباره به راه انداخت. رومیان که همیشه منتظر نشسته بودند تا از هر پیشامدی که در ایران اتفاق می افتاد استفاده کرده مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار دهند، در ارمنستان دست به توطئه‌هایی زده مردم ارمنستان را برضد خسرو - شاه ارمنستان از خاندان حکومتگر سنتی آن کشور - به شورش درآوردند. قیصر کاروس به بهانه حمایت از شورشیان به ارمنستان لشکر کشید و بعد از تصرف ارمنستان به درون میانرودان پیشروی کرده تا پشت دروازه‌های تیسپون جلو رفت. دولت که گرفتار مشکلات مغان ساخته بود و توان دفاع از تمامیت ارضی کشور را نداشت، مجبور شد به قیصر پیشنهاد صلح دهد، و طبق قرارداد صلح خفت‌باری که در سال ۲۸۳ منعقد گردید ارمنستان و آمیدا و حران و نصیین به دولت روم واگذار شد.^۱

بهرام دوم که از حمایت کرتیر برخوردار بود، در میان آشوبها و اختلافات مذهبی مدت ۱۶ سال سلطنت کرد و در سال ۲۹۲ درگذشت و پسرش بهرام سیگانشاه با لقب **بهرام سوم** به جایش نشست. بهرام سوم با رقابتهای همه‌جانبه‌ئی مواجه شد و چهار ماه بعد نرسی فرزند شاپور اول تخت سلطنت را از او گرفت. این نرسی که از حمایت مغان مذهب ناهیدی برخوردار بود، از مدتها پیشتر بطور مرتب در صدد دستیابی بر تاج و تخت ایران بود و در این فاصله مدتی هم بر نقطه‌ئی از ایران تسلط یافته خود را شاهنشاه نامیده سکه بنام خود زده بود. بهرام پس از شکست از نرسی به خراسان گریخت و از سکه‌هایی که از او برجا مانده است چنین برمی آید که مدتی دیگر باز بر ناحیه‌ئی از خراسان یا سیستان حکومت میرانده و از دربار ایران مستقل بوده است.

سهمی که مغان و اختلافات مذهبی‌شان در این جنگهای داخلی داشتند را میتوان در نقشی که نرسی از خود در نقش رستم بر جای نهاده است مشاهده کرد. در این نقش، نرسی نگین خسروی را - برخلاف سنت اردشیر و شاپور و دیگر شاهان ساسانی - از دست فره‌وشی یک بانو که تجلی **بیدخت اناهیتا** است دریافت میدارد؛ و این نشانگر آنست که او با حمایت آن بخش

۱- جالب است بدانیم که اینها همان سرزمینهایی است که بعدها پس از روی کار آمدن قزلباشان صفوی، به دولت عثمانی واگذار شد و برای همیشه از ایران جدا ماند. در اینجا نیز آنچه سبب جدا شدن این بخش از ایران از دامن کشور بود، سیاست مذهبی قزلباشان بود که کشور را به نهایت ضعف رساند.

از مغان که مبلغ مذهب ناهیدی بوده‌اند به قدرت دست یافته بوده است، و حتما در زمان او مغان این مذهب دست به فعالیت‌هایی برای تسلط بخشیدن به مذهب خویش زده باشند و به نوبه خود بر اختلافات مذهبی دامن زده باشند.

نرسی نیز با ستیز برادر و عموزادگانش روبرو بود و دربار در زمان او به نهایت ضعف رسید. او در سال ۳۰۱ مجبور به کناره گیری شد و پسرش **هرمز** بجایش نشست. هرمز در سال ۳۰۹ هنگام صید در بیابانهای حیره کشته شد و شایع گردید که عربها او را به قتل رسانده‌اند. **آذر نرسی** پسر هرمز دوم که جانشین او شده بود پس از چند ماه ترور شد. در این هنگام سراسر کشور در آشوب و ناامنی فرو رفت، و شخصیتی وجود نداشت که پا به میدان نهد و ایران را از خطر رقابت اقتدارگرایان برهاند. بخشی از غرب کشور (ارمنستان و آمیدا و حران و نصیبین) در اشغال رومیان بود، و مرزها را خطر روم به شدت تهدید میکرد. پس از آذر نرسی مغان و سپهداران کشور چنان با یکدیگر در اختلاف بودند که نتوانستند بر سر تعیین یک پادشاه اتفاق نظر حاصل کنند؛ و این بلائی بود که اختلافات مذهبی برای کشور به ارمغان آورده بود. کتریر که دیگر بسیار پیر شده بود در این میان در گذشت، و یک مؤبد باتدبیر به نام **آتورپاد مهراسپند** ریاست دستگاه دینی کشور را به دست گرفت.

خطراتی که از همه سو کشور را احاطه کرده بود، نه تنها موجودیت کشور بلکه امتیازات و حتی موجودیت مغان را نیز در معرض خطر قرار داده بود، و این خطرات چنان عظیم بود که برای همگان محسوس گردید و همه را به فکر یافتن راه چاره‌ئی برای بیرون آمدن از بن بست سیاسی که خودشان درست کرده بودند افکند. سر انجام باتدبیر شایسته‌ئی که **آتورپاد مهراسپند** اندیشید، مغان و سپهداران بر آن شدند که به نوعی توافق و هماهنگی در تصمیمگیری در اداره کشور دست یابند. از آنجا که در آن هنگام هر کدام از مدعیان سلطنت به یکی از جناح‌های مذهبی وابسته بود، رجال دینی و کشوری و لشکری که خود در گیر رقابت با یکدیگر بودند نتوانستند یک نفر را بعنوان شاهنشاه تعیین کنند. به ناچار توافق بر این رفت که کشور را یک شورای متشکل از سپهداران و مغان اداره کند. به دنبال این هماهنگی سیاسی یک شورای سلطنت با شرکت مؤبدان طراز اول و سپهداران تشکیل شد که بنظر میرسد ریاست آن را **آتورپاد مهراسپند** برعهده داشت. در این شورا تصمیم گرفته شد که جینی که در شکم یکی از زنان هرمز دوم بود را شاه بخوانند (سال ۳۱۰ م). روزی که این جنین پسر به دنیا آمد وی را **شاهپور** خواندند و پادشاه ایران نامیدند و خود به سلطنت مشترکشان بر کشور ادامه دادند. فاصله میان مرگ شاهپور اول تا تشکیل شورای

سلطنت (قریب ۳۸ سال) دوران بی‌ثباتی سیاسی در کشور بود، که عامل اصلی این بی‌ثباتی را باید در ستیز مذهبی مغان یافت. از این نظر، دوران یاد شده را باید «دوران جدال مذهبی حوزه‌های فقهاتی در ایران» دانست.

قیصران روم که از قرن اول مسیحی همواره در آرزوی دست‌اندازی بر میانرودان و تشکیل دولت فراگیر خاورمیانه‌یی بودند و در رؤیاهایشان خودشان را میراثداران اسکندر میدیدند، در این دوران که ایران گرفتار توطئه‌های مغان اقتدارگرا و سلطنتخواهان خاندان ساسانی بود در کشورشان با مشکلاتی دست و گریبان بودند، و از بخت بلند ایران یک قیصر نیرومند که بتواند به‌این رؤیا جامه عمل بپوشاند برسر کار نیامد. در این مدت قرارداد صلحی که در زمان بهرام دوم بین ایران و روم منعقد شده بود همچنان به‌قوت خود باقی بود و ارمنستان و بخشهایی از شرق آسیای صغیر و جزیره فرات همچنان در دست رومیان باقی ماند.

ضعف دولت ایران قبائل عرب را تشویق میکرد که به‌درون عراق در نواحی فرات جنوبی کوچ کنند. مهاجرت قبائل عرب به‌درون عراق در اواخر دوران پارتیان توسط رومیانی که بخشهایی از نواحی فرات را در اشغال داشتند تشویق میشد. بیابانهای ماورای فرات جنوبی از همان زمان جولانگاه قبائل عرب شد. این مهاجرتها میتواند مورد بهره‌برداری رومیان در جنگ با ایران قرار گیرد. وجه مشترکی که میان تازیان و رومیان وجود داشت آنکه هر دو بت پرست بودند و با آئینهای توحیدی، بویژه با دین مزدایسنی خصومت میورزیدند. در همین فاصله زمانی بسیاری از تیره‌های قبائل بنی‌بکر در شمال شرق عربستان و نزدیکیهای مرزهای عراق اسکان یافتند و برای آبادیها در دسرهایی به‌وجود آوردند. دربار ایران که دوران ضعف را میگذراند قدرت نداشت که این اعراب را از منطقه براند. هرمز دوم با ارتش کم‌توانی که در اختیار داشت کوشیده بود که قبائل مهاجم و غارتگر را که آبادیهای جنوب عراق را ویران میکردند و کشتزارها را نابود میساختند و رعب و وحشت در منطقه ایجاد کرده بودند عقب بزند، لیکن موفقیتی حاصل نکرد؛ و نواحی فرات جنوبی همچنان در معرض تاخت و تاز قبائل نیمه‌وحشی عرب بود. این اوضاع پس از هرمز دوم نیز همچنان سالها ادامه یافت، تا آنکه شاپور دوم به‌سن بلوغ رسید و - چنانکه پائینتر خواهیم دید- عربان را سرکوب کرد.

تدوین فقه رسمی در ایران

چونکه نشر و پاسداری آئین مزدایسنی سرلوحه برنامه‌های دولت ساسانی بود، ضرورت داشت که چارچوبی مدون و روشن و تفسیرشده و مورد اتفاق همگان برای ایدئولوژی رسمی تهیه شود تا اختلافات مذهبی ازمیان برود. در دینکرد آمده است که پادشاه وظیفه دارد که دین بهی را حفظ و تقویت کند، نسبت به ملت به عدل و مهربانی رفتار کند، وسائل امنیت و آسایش و شادی رعایا را فراهم آورد، نیکوکاری را تشویق و با بدکاری مبارزه کند.

قبلا یادآور شدیم که مؤبد تنسر به دستور اردشیر پاپکان نسخه‌های پراکنده از جزوه‌های اوستا را از نقاط مختلف کشور جمع‌آوری کرد و با استفاده از آنها یک نسخه رسمی تهیه نمود. از روی این نسخه چندین نسخه تحریر و به مراکز دینی مهم همچون شییز و استخر و احتمالاً مراکز دینی خراسان و خوارزم و طبرستان فرستاده شد. در دوران شاپوراول و جانشینانش تا حوالی ربع اول قرن چهارم میلادی، این نسخه‌ها اساس کار مؤبدان و هیربدان زرتشتی بود.

نسخه تنسر به چندین لحاظ برای برقراری یک ایدئولوژی همه‌گیر کارایی نداشت؛ مهمترین علت این امر تأویل‌بردار بودن زبان اوستا بود که به هر مؤبدی امکان میداد بنا بر عقائد و برداشتهای خود هر کدام از متون اوستا را تأویل یا تحریف کند و براساس تفسیرهایش مذهب خودش را تنها مذهب برحق، و مذاهب دیگر را تحریف‌شده قلمداد نماید؛ زیرا اوستای موجود به‌زبانی نگاشته شده بود که در زمان ساسانیان رواج نداشت و برای عموم مناطق کشور قابل فهم نبود، و هر کدام از رهبران مذاهب ایرانی بنا به سلیقه و برداشت و مقتضای مذهب رائج در منطقه خودش آن را تفسیر و تأویل میکرد. به‌علاوه چونکه رهبران دینی بحکم ماهیت طبقاتی‌شان اقتدارگرا و انحصارطلب بودند، هر کدام از مراکز مذهبی در تلاش حاکمیت بخشیدن به مذهب خویش و زدودن مذاهب دیگر بود، و در نتیجه در راه تسلط‌دادن به مذهب خودش در کشور تلاش میکرد، و در این راه تألیفات دیگری نیز بر نسخه‌های موجود اوستا افزوده شد که حاوی تعلیم مذهبی آذرپرستان، ناهیدپرستان، و مهرپرستان بود، و به آنها رنگ تعلیم زرتشت داده شده بود. امتیازاتی که سلطه دینی برای مؤبدان به‌ارمغان می‌آورد، مغان را در تمام مراکز مذهبی در برابر یکدیگر به‌صف‌آرایی واداشته بود. این صف‌آرایی به‌نوبه خود به‌درون دربار راه یافته بود، و چنانکه گفته شد، آشفته‌گی سیاسی را به‌دنبال آورد.

شورای سلطنتی که شاپور دوم را پادشاهی داده بود به جستجوی راه چاره برای پایان دادن به اختلافات مذهبی و بالمآل، اختلافات سیاسی افتاد، و به دنبال مباحثات و تبادل افکار و نظرات بسیار به این نتیجه رسید که رهبران مذهبی ایران باید بر سر یک دین همه گیر اتفاق نظر پیدا کنند و ستیزه های مذهبی ایران ستیز را کنار نهند، و دست به هم داده از امتیازاتی که دارند در برابر اطماع بیگانگان دفاع کنند. تردیدی نیست که مغان در این شورا سهم شیر را به خود اختصاص داده بودند و با تأثیری که بر روحیه بزرگان ساسانی داشتند قادر بودند که آنان را به میل خود کنترل کنند. اتفاق نظری که با روی کار آوردن شاپور دوم در میان روحانیون مذاهب مختلف حاصل شده بود، در تدوین و تفسیر نوین اوستا تجلی یافت. آتورپاد مهراسپند در مقام ریاست عالیّه دستگاه دینی و ریاست شورای سلطنت تصمیم گرفت که یک دین مورد اتفاق همگان که تسلط مذهب مغان در آن پایدار گردد را تدوین کند. وی از حوادث تأسف بار سالهای گذشته آموخته بود که در کشور پهناوری چون ایران باید همه مذاهب ایرانی به نوعی وحدت برسند و یک دین همگانی که همه مذاهب را در یک بوته گرد آورد در کشور شکل بگیرد. شاید اتخاذ لقب آتورپاد مهراسپند، که نشانگر تجمع دو مذهب برتر کشور - آذرپرستی و مهرپرستی - در او می بود، از روی تعمدی و نظر به هدف خاصی از طرف او به عمل آمده باشد، و او می خواسته است که با این کارش مغان این دو مذهب را که نیرومندترین مذاهب کشور بودند با خود دمساز کند و رهبری دینی خویشان را تثبیت سازد و به هدفی که از ورای وحدت دینی کشور دارد - یعنی هدف تسلط بخشیدن به مذهب مغان آذربایجان - دست یابد.

کسانی پنداشته اند که آتورپاد مهراسپند همان کرتیر بوده و هر دو نام متعلق به یک شخصیت است. ولی این پندار نمیتواند درست باشد، زیرا کرتیر در عهد شاپور اول سالها مؤبدان مؤبد ایران بوده، و اگر فرض را بر این بگیریم که وی در حوالی سال ۲۵۰م به این منصب رسیده بوده، و در آن هنگام حد ۳۵ سال داشته، می بایست زمانی که موضوع وحدت دینی و تدوین اوستا پیش آمد (بعد از سال ۳۱۱)، او به مرز ۱۰۰ سالگی رسیده باشد. از این گذشته آن تعصب خشک و اعلان شده ای که ما درسنگنبشته کرتیر مشاهده میکنیم اصلاً در رفتار آتورپاد مهراسپند به چشم نمیخورد. اگر کسی بگوید که شاید کرتیر پس از سالها تجربه تعصب کور به نوعی قبول مذاهب غیر خودی رسیده باشد نیز منطقی نیست؛ زیرا با خصوصیتی که ما در علمای دینی سراغ داریم میدانیم که هر عالم دینی چنان در دایره محدود مطالعه مذهبی دور میزند که هر چه زمان بگذرد بیشتر بر حقانیت مذهب خودی و ناحق بودن مذاهب غیر خودی یقین می یابد و در نتیجه همراه

گذشت زمان بر تعصبش افزوده می‌گردد. دلیل دیگر اینکه آتورپاد مهراسپند شخصیتی سوای کرتیر بوده است تظاهر آشکار کرتیر در سنگنبشته‌اش به‌علاقه به‌قدرت است. وی در این سنگنبشته چندین جا از مقام بلندش بر خود می‌بالد و ارزشش را نه در دینداریش بلکه در مقام و منصبش میداند. ولی آتورپاد مهراسپند را شخصیتی می‌یابیم که بخاطر عقیده‌اش حاضر است از جانش مایه بگذارد و- بنا به‌نوشته ارداویراج- از ریخته شدن سرب مذاب بر شکم خویش استقبال میکند. بدون تردید، کرتیر پیش از تولد شاپور دوم از دنیا رفته بوده و آتورپاد مهراسپند شخصیتی سوای کرتیر بوده، و در مقایسه با او یک شخصیت نسبتاً آزاداندیش و فوق‌العاده باتدبیر بوده، که نه در اندیشه حفظ قدرت برتر خویش بلکه در صدد نجات ملت بوده است.

آتورپاد مهراسپند با توافق همه مؤبدان بلندپایه یک مجلس خبرگان دین زرتشت تشکیل داد که شماری از بلندپایه‌ترین مؤبدان عضو آن بودند. مأموریت این مجلس تفسیر اوستا و تهیه نسخه مورد اتفاق همگان از این تفسیر بود. به یک عبارت میتوان گفت که مأموریت این مجلس تهیه تفسیری از اوستا بود که مذاهب مزدایسنی را وحدت بخشد و اختلافات مذهبی را از بین ببرد و یک دین مورد اتفاق همگان را تدوین کند. این یک کار بسیار دشوار و خطرناک بود که هیچ راهی جز انجام آن در پیش پای مغان وجود نداشت و می‌بایست به هر قیمتی شده باشد انجام میگرفت تا اختلافات مذهبی موجود از میان میرفت.

کار تفسیر اوستا وقت زیادی گرفت و اعضای هیئت نامبرده سالها روی این امر مهم کار کردند. این امر چنان دشوار بود که مؤبدان گاه با یک بن‌بست خلاص نیافتنی مواجه میشدند. هر کدام از مؤبدان مذاهب مختلف، از آذرپرستان گرفته تا ناهیدی و مهری، بر آن بودند که تعالیم مذهب خودشان را بعنوان تعالیم دین مزدایسنا در اوستا جای بدهند. بسیاری از عقائدی که برخی از مؤبدان پاره‌ئی از مذاهب ارائه میکردند برای برخی دیگر قابل قبول نبود و برسر اینها جدالهای لفظی تندی برپا میشد. برخی از متون مذهبی یا تفسیرها چنان بود که نمیتوانست مورد اتفاق قرار گیرد. در چنین مواردی تنها راه حل، استمداد از خدای بزرگ بود، و بنظر میرسید که می‌بایست شخص زرتشت حاضر آید و درباره ادعاهای رهبران مذاهب متعارض یا متن یا تفسیر مورد اختلاف قضاوت کند.

برای آنکه این موضوع را به‌ذهنمان نزدیکتر کنیم، ناچارم اشاره کنم که اکنون نیز همین موضوع در میان مسلمانان وجود دارد. اختلاف میان شیعه و سنی چنان شدید است که باید پیامبر بیاید و آنرا حل کند و مقرر دارد که شیعه درست میگوید یا سنی. نه قرآن و نه هیچکدام از متون

دینی که در دست شیعه و سنی هست نمیتوانند در این راه کمکی برای از میان برداشتن اختلافات مذهبی شیعه و سنی به عمل آورند؛ زیرا قرآن تأویل‌بردار است و میتوان آن را از وجوه مختلف تفسیر کرد (حَمَلٌ ذُو وَجْهٍ)؛ هر کدام از شیعیان و سنی‌ها قرآن را به تناسب عقاید مذهبی خودشان تأویل میکنند. بر سر اساسی‌ترین اصل اسلامی که نماز خواندن است، اختلاف از همه عمیق‌تر است. هر کدام از شیعه و سنی به تنها آیه‌ئی که در قرآن در باره نحوه وضو گرفتن هست استناد می‌جویند، ولی هر کدامشان به نحوی وضو میگیرند که برای دیگری نادرست و باطل به شمار میرود. نه وضوی شیعه برای سنی درست است و نه وضوی سنی برای شیعه؛ یعنی وضو و نماز هر کدام بنظر طرف دیگر باطل است و از این حیث هیچکدام از دوطرف نمیتوانند پشت سر یکدیگر نماز بخوانند و با هم در یک مسجد گرد آیند؛ و به همین سبب مساجد شیعه از مساجد سنی جدا است. اگر هم گاهی سنی و شیعه بنا به ضرورتی در یک مسجد گرد آیند این گردهم‌آیی یک حادثه مصلحتی است، و چون امامت هیچکدام از امامان جماعت این دو مذهب برای پیروان مذهب دیگر جائز نیست، هر کدام از دوطرف که پشت سر دیگری نماز بخواند باید نمازش را قضا کند. این از آنرو است که وقتی پیشنهاد وضویش درست نباشد نماز خواندن در پشت سر او باطل است، و چنانکه گفتیم، وضوی هر کدام از سنی و شیعه بنظر طرف دیگر باطل به شمار می‌آید. همه مصلحان دینی که در دو قرن اخیر می‌خواسته‌اند میان شیعه و سنی نوعی نزدیکی به وجود آورند ناموفق مانده‌اند. زیرا مصلحان سنی می‌گفته‌اند شیعه باید به نفع آرای سنیان از پاره‌ئی از عقائدشان دست بکشند، و مصلحان شیعه نیز می‌خواسته‌اند که سنی‌ها شیعه شوند تا اختلاف‌ها از میان برود؛ ولی هیچکدام از دوطرف حاضر نشده‌اند و نمیتوانسته‌اند به خاطر دستیابی به وحدت از موارد اختلاف‌انگیزی که وجود دارد دست بکشند. همه حوزه‌های فقهی کنونی در کشورهای اسلامی سخن از شعبه‌شعبه شدن اسلام می‌زنند و هر کدام با یقین به درستی مذهب خودش این عقیده را ابراز میدارد که مذهب او تنها مذهب «برحق» و مذاهب دیگر همه مذاهب انحرافی است، و هر مسلمانی اگر بخواهد نجات یابد باید از همان مذهبی پیروی کند که او از آن پیروی میکند. علت اصلی این تعصب آنست که هر کدام از حوزه‌های فقهی در هر کدام از مذاهب اسلامی با مطلق قرار دادن این اعتقاد که اسلام یعنی مذهب او و مذهب او یعنی اسلام، غرق در مطالعه متون مذهبی خویش است و کمتر به مطالعه عمیق متون مذاهب دیگر می‌پردازد و در نتیجه هر کدام از حوزه‌های مذهبی از مذاهب دیگر اطلاعات اندکی دارد، و به خودش حق میدهد که باور داشته باشد که مذاهب دیگر چون انحرافی‌اند درخور مطالعه عمیق نیستند، و بهتر آن است که پیروانشان دست از آنها بردارند و

به‌راه درست باز آیند و مسلمانان خوبی شوند. اگر هم گاه کسی از فقهای این دوماذهب درصدد مطالعه درمتون فقهی مذهب دیگر برآید هدفش یافتن مواردی در این متون است که بتواند با توسل به آن بطلان آن مذهب را به اثبات برساند. تلقینهای که رهبران هر کدام از مذاهب به خودشان میکنند مزید بر علت میشود و اختلافات مذهبی همچنان ادامه می‌یابد. زمانی به پیشنهاد جامع‌الازهر و شیخ شلتوت - رئیس وقت‌الازهر - موضوع تلاش برای نزدیک شدن مذاهب اسلامی به‌میان کشیده شد و مرکزی نیز به نام **دارالتقريب** (مرکز نزدیک‌سازی) ایجاد شد تا در راه نزدیک کردن حوزه‌های فقهی مذاهب شیعه و سنی تلاش کند. ولی چون هر کدام از فقهای که در این مرکز شرکت میکردند علاقه داشتند که دیگران از پاره‌هایی از عقائدشان دست بکشند و پاره‌هایی از عقائد مذهب او را قبول کنند، این تلاش به‌جائی نرسید و اختلافات مذهبی همچنان بر منوال کهن ادامه یافت. عبدالقاهر بغدادی (متوفی سال ۴۱۵خ) در کتاب معروفش **الفرق بین الفرق** پس از آنکه همه مذاهب اسلامی (۷۲ مذهب جز مذهب سنی اشعری که به گفته او هفتاد و سومی است) را با دلایل و براهین میکوبد و ثابت میکند که همه برباطلند، در باب پنجم کتابش تحت عنوان «در بیان اوصاف فرقه ناجیه» با دلایل و براهین ثابت میکند که مذهب سنت و جماعت تنها مذهب ناجیه است و هر مسلمانی باید این مذهب را بگیرد و از مذاهب دیگر دست بشوید. به‌اینگونه چند قرن پس از او یک فقیه دیگر عرب کتابی به نام **إحقاق الحق** مینویسد و با دلایل و براهین واضح اثبات میکند که تنها فرقه ناجیه پیروان مذهب اهل بیت (شیعیان دوازده امامی) هستند و دیگران همه برباطلند. امروز «وهابی‌ها» «شیعه‌ها» را تکفیر میکنند، و «شیعه‌ها» «وهابی‌ها» را، و هر دو برای خودشان دلایل و براهین واضح از قرآن و حدیث پیامبر در اثبات حقانیت مذهب خویش و بطلان مذهب خصم را دارند. پیروان مذهب «سلفی» (حنبل‌ها) همه مسلمانان را برخلاف می‌شمارند و خودشان را برحق. «سپاه صحابه» که مرکز آن پاکستان است و جدیدترین مذهب مسلمانان و شاخه‌ئی از مذهب وهابی به‌شمار میرود، سرسخت‌ترین دشمن «شیعه» است و همه تلاشش بر آنست که شیعیان را از تشیع بازداشته به مذهب خودش درآورد و - بخیال خودش - مسلمان کند، و به‌همین خاطر هم رهبران شیعه را در پاکستان ترور میکند. شبیه سپاه صحابه در ایران نیز جماعتی زیرزمینی وجود دارد که شیعه سنی‌ستیز است و به‌همه سنی‌ها انگ «ناصبی» می‌زند؛ و چنانکه میدانیم در زمان ما دهها رهبر مذهبی سنی توسط جوخه ترور مخفی این گروه ضدسنی به‌اشکال فجیعی ترور شده‌اند تا دیگر علمای مذهبی سنی مرعوب شوند و برای مذهب سنی در ایران تبلیغ نکنند و مذهب سنی از ایران برچیده شود و همه سنیان ایران -

بخیال اینها- مسلمان و شیعه شوند. طالبان افغانستان که سنیان وهابی اند با شیعیان سر ستیز دارند، و متقابلاً فقهای شیعه در ایران آنها را تکفیر میکنند و درخور نابودی میدانند. همچنان میتوان مثالهای بسیار زیادی درباره مذاهب و نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی متنازع در اسلام به‌دست داد. اختلاف شیعیان اسماعیلی و شیعیان دوازده امامی نیز در حد تکفیر متقابل است. اختلاف مذهبی در جوامع مسلمان از قرن سوم هجری آغاز شده و تا زمانی که تحریکات و تبلیغات روحانیت تعصب‌گرای این مذاهب و فرقه‌های متنازع وجود دارد، اختلاف نیز همچنان ادامه خواهد یافت. امروز اگر ما بخواهیم با توجه به گروه‌بندی فرقه‌ها و مذاهب موجود مسلمان که در خاورمیانه وجود دارند اسلام را تقسیم‌بندی کنیم، به‌سه اسلام متمایز و متنازع و آشتی‌ناپذیر دست خواهیم یافت. یکی اسلام شیعه اثناعشری؛ دیگر اسلام شیعه اسماعیلی؛ سوم اسلام سنی سلفی. هیچکدام از این سه اسلام با دو اسلام دیگر سر سازگاری ندارد و نخواهد داشت و هرکدام در آرزوی از میان رفتن اسلامهای دیگر و همه‌گیر شدن اسلام خودش نشسته است. لیکن هرکدام از این «اسلام»ها هم در درون خودشان به فرقه‌ها و نحله‌هایی تقسیم میشوند و در درون خودشان نیز منازعات آشتی‌ناپذیری دارند که هیچگاه از میان نخواهد رفت. هرکدام از اینها متونی از تفسیرهای قرآن و احادیث پیامبر و آرای کلامی و فقهی رهبران مذهبی خودشان در دست دارند که به آنها استناد می‌جویند و حقانیت خویش و بطلان دیگران را به اثبات میرسانند، و این متون چنان است که شکاف میان آنها را بحدی عمیق کرده است که هیچگاه پرشدنی نخواهد بود و اختلافها همچنان ادامه خواهد یافت؛ مگر آنکه شخصیت پر قدرتی همچون آتورپاد مهراسپند در خاورمیانه ظهور کند و به‌زور سرب مذاب و به‌نیروی تدبیر شخصیتی همچون ارداوای راج، همه اسلامهای موجود را در یک بوته گرد آورد و اسلام دیگری را از درون آنها بیرون بکشد و مسلط گرداند؛ که البته این نیز در این مرحله از تاریخ بشری نشدنی است.

از این حاشیه‌نویسی پوزش می‌خواهم و به‌موضوع اصلی برمیگردم. آتورپاد مهراسپند که مردی فوق‌العاده زیرک و باتدبیر بود، پیشنهاد کرد که باتقواترین مؤید را که همه تقوایش را معترف باشند تعیین کنند تا او برای یافتن راه حل موضوعات اختلاف‌انگیز به‌درگاه باریتعالی دعا کند و از خدا استمداد جوید که راه درست را در برابر همگان بگذارد. بدین منظور، هیئت تدوین اوستا ۷ مغ برجسته را از میان خودشان انتخاب کردند، و این هفت تن ۳ تن را از میان خودشان برگزیدند، و از این سه تن یکی که از همه شایسته‌تر شناخته میشد و همگان در طهارت و خلوص

او اتفاق نظر داشتند به عنوان داور نهایی تعیین گردید. این مرد مؤبد ارداوی راج بود.^۱ ا فقهای عضو هیئت تدوین اوستا به صلاحیت اردواویراج اعتراف داشتند و به توافق رسیدند که راجع به مسائل مورد اختلاف و حل ناشدنی هر الهامی به او برسد مقبول خواهد بود. ارداوی راج به اعتکاف نشست و فقهای هیئت تدوین اوستا هربار که اختلاف نظرشان بر سر متن یا موضوعی با بن بست مواجه میشد آن را بر ارداوی راج عرضه میکردند؛ ارداوی راج آن را در سینه نگاه میداشت و چون روحش در حال دعا و خلسه و نیایش او به آسمانها عروج میکرد، حل مسئله را از فره وشی زرتشت در آسمانها دریافت میکرد و جوابش را برای هیئت تدوین و تفسیر اوستا می آورد، و آنها بر طبق نظر او عمل میکردند.

این کار، هر چه بود و هر شکلی که داشت عاقلانه ترین راهی بود که در آن شرایط حساس به داد مؤبدان میرسید و اختلافات مذهبی را از بین می برد و سبب میشد که آنها بخش اعظم عقائد و آداب و رسوم مذاهب یکدیگر را به رسمیت بشناسند و بعنوان تعالیم زرتشت وارد اوستای نوین کنند. اوستائی که به این ترتیب تدوین و تفسیر شد دربرگیرنده تمام مذاهب ایرانی بود. بعلاوه کلیه اساطیر ایرانی بعنوان داستانهای دینی در این اوستا جمع آوری شده بود. این اوستا دایره المعارفی بود که همه معارف زمان را از اساطیر و تاریخ گرفته تا طب و هندسه و نجوم و فلک و قوانین مدنی و جزایی و حتی فنون جنگی و مسائل روابط بین الملل را دربر میگرفت، و در چندین مجلد بزرگ تألیف شد که بنا بر ابواب فقهی آن به ۲۱ نسک (سوره) تقسیم شد. این اوستا به تعبیری دایره المعارف دینی ایرانیان بود که برای سه قرن آینده اساس کار حوزه های دینی واقع شد.

کاری که هیئت خبرگان تدوین اوستا انجام داد برای ایران ساسانی بسیار ارزشمند بود؛ زیرا یک وحدت دینی تمام عیار را پایه گذاری کرد، و همه مذاهب ایرانی را درهم ادغام کرده یک دین واحد را با نام دین مزدایسنا و حاوی کلیه معتقدات ایرانیان، از آذرپرستی گرفته تا مهرپرستی و ناهیدپرستی را در کشور برقرار نمود که برای سیصد سال آینده دین مسلط کشور شد و بعنوان بهترین عامل وحدت ملی عمل کرد.

کار ارداوی راج در حد خود ارزشمند بود؛ زیرا او با شگردهای پسندیده خودش مانع اختلاف نظر در تدوین اوستا شد و به انسجام آرای فقهی کمک شایانی کرد. پیرامون ارداوی راج افسانه های بسیاری بر سر زبانها افتاد و از او یک شخصیت مقدس شبیه برترین قدیسان جهان ساخت. داستان به معراج رفتن ارداوی راج به هدایت و همراهی **سروش مقدس** (که فرشته مقرب

۱- ارداوی راج نامه، فصل ۱، بند ۳۳.

بارگاه الهی بود) و دیدار او از آسمانها و ارواح نیکان و بدان پیشینه و مشاهده عرش و کرسی و ملکوت آسمانی و میزان و پل چینوات (پل صراط) و بهشت و دوزخ و همشتگان (اعراف)، و ملاقات با فره‌وشی زرتشت، در یک مجموعه کوچک داستانی دینی اخلاقی به نام **اردای راج نامه** تحریر شد. در این کتابچه از زبان او حکایتهای سفر آسمانیش به شیوه دلچسپی به رشته تحریر درآورده شد. اردای راجنامه در حقیقت خویش اخلاقنامه دین مزدایسنی است که در ربع اول قرن چهارم مسیحی به رشته تحریر درآمده است. وقتی ما امروز آنرا مطالعه میکنیم متوجه میشویم که اردای راج بر مجموعه‌ای از اصول بسیار عالی اخلاقی و انسانی تأکید داشته است که هنوز هم تازگی و طراوت خویش را از دست نداده، و تعالیم اخلاقی امروزین نیز چندان چیزی بر آن نمی‌افزاید. برای آنکه معلوم شود که تعالیم زرتشت تا چه اندازه انسان‌ساز بوده است، بخشهایی از کتابچه معراجنامه اردای راج را به تلخیص نقل میکنم.

اردای راج تصریح کرده که بهمراه سروش و آذر به آسمانها رفته و تا مقام کبریا برده شده، در آنجا نور آفریدگار و جلال و جمال کبریا را مشاهده کرده و بدون اینکه هیچ جسمی یا شکلی را به چشم ببیند (زیرا خدا جسم ندارد و به چشم دیده نمیشود) کلام الهی را از منبع نور شنیده و اهورامزدا به او وحی کرده است که مشاهداتش از بهشت و دوزخ و فرجام نیکوکاران و بدکاران را به عالم انسانها ببرد و برای مردم بازگویی کند تا به نیکی روی آورند و از بدی پرهیزند. وی میگوید که وقتی انسان نیکوکاری میمیرد روحش تا سه روز بر بالینش مینشیند و همواره این جمله گاتا را تکرار میکند: خوشا به حال آن کس که سعادت خویشتن را در خوشبخت کردن دیگران جستجو کند و برای دیگران همان بخواهد که برای خویشتن میطلبد. در بامداد روز چهارم، ایمان و اعمال صالحش بشکل دوشیزه‌ئی چنان زیبا و جذاب که مثالش را کسی در این جهان ندیده و نخواهد دید در برابرش ظاهر میشود و میگوید که من که چنین زیبا و دلکش و خوشبویم که بوی خوشم همه عالم را فرا گرفته است، پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک تو هستم.

اردای راج در سفر آسمانیش سرزمین همشتگان (اعراف) را دید که در میان بهشت و دوزخ واقع شده بود و زمینی هموار بود و جمعی از خلائق در آن گرد آمده بودند که همه یکسان و به یک حالت بودند. به او گفته شد که اینها مردمی‌اند که کارهای نیک و بدشان در دنیا یک اندازه بوده است و نه به بهشت خواهند رفت تا از نعمتهای بی‌پایانش برخوردار شوند و نه به دوزخ در خواهند افتاد که عذاب بی‌پایان بکشند، بلکه در همین زمین خواهند ماند.

وی در عالم اختران که عالم پندار نیک است مردمی را دید که مثل اختران میدرخشیدند و

تاجهای درخشنده برسر داشتند و برروی تختهای زرین آرمیده بودند؛ و بهوی گفته شد که اینها در عین اینکه در زندگی شان مزدایسنا نبوده‌اند، و نه نماز خوانده نه گاتا را تلاوت کرده و نه شاه شده‌اند، و نه ازدواج با محارم کرده‌اند، ولی کارهای نیک انجام داده‌اند و بسبب آنکه پندار و گفتار و رفتار نیکو داشته‌اند به این مقام نائل آمده‌اند. سپس ارداوای راج را به عالم ماهتاب بردند که عالم گفتار نیک است. او در این عالم نیز مردمی را مشاهده کرد که مثل ماهتاب درخشنده بودند، و به او گفته شد که اینها نیز نیکوکارانی هستند که مزدایسنا نبوده‌اند و نماز نخوانده و گاتا را تلاوت نکرده‌اند و ازدواج با محارم را انجام نداده‌اند، ولی بسبب آنکه در دنیا نیکوکار بوده‌اند به چنین مقامی دست یافته‌اند و از همه گونه آسایش برخوردارند، و برای همیشه در این سعادت جاودانی به سر خواهند برد. بعد از آن ارداوای راج را به عالم خورشید که عالم کردار نیک و اعلیٰ علین است بردند. او در آنجا ارواح شاهان و فرمانروایان عادل و نیکوکردار را دید که مثل خورشید میدرخشیدند و بر تختهای زرین نشسته بودند و تاجهای زرین جواهرنشان برسر داشتند.

سپس وی را در مقامهای مختلف بهشت گردش دادند، و گروههای بسیاری از بهشتیان را در انواع نعمتها دید. او زنانی را دید که بسبب اطاعت از شوهر و حفظ ناموس و به سبب قناعت در خانه و پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک وارد بهشت شده بودند و رختهای زیبای گرانیقیمت و جواهرات گوناگون بر تن داشتند. زنان دیگری را در بهشت دید که بسبب آنکه آب و آتش را نیالوده بودند و از درخت و گوسفند مواظبت کرده بودند و با حیوانات اهلی که آفریدگان خوب و مفید اهورامزدا نبوده‌اند به نیکی رفتار کرده بودند وارد بهشت شده بودند. نمازگزاران و عبادتکاران و مزدپرستان همه در جاهای مختلف بهشت بودند. مردانی در بهشت بودند که در دنیا متون دینی را ازبر کرده مراسم دینی را طبق دستور خدا رهبری کرده بودند. جنگاوران و سربازان مطیع و پیروزمند، کشاورزانی که با کشت و زرعشان دنیا را آباد کرده بودند، افزارمندی که در دنیا صنعتها ساخته بودند و پندار و گفتار و کردار نیکو داشتند، چوپانانی که در دنیا چارپایان و گوسفندان را پرورش و افزایش داده آنها را از آسیب گرگ و دزد و درنده و سرما و گرمای شدید حفظ کرده به موقع به آنها آب و گیاه داده بودند، کسانی که جانوران درنده و گزنده را در دنیا کشته بودند تا مردم از گزند آنها در امان باشند، دهکانات و دهدارانی که زمینها را آباد و پررونق نگاه داشته نهرها را پاک کرده جویبارها کشیده زمینها را پر بار و باغستانها را پر ثمر کرده بودند، آموزگاران و مدرسان و مربیان، میانجی‌هائی که همواره در دنیا در تلاش ایجاد صلح و از بین بردن اختلافات مردم بودند، ... همه اینها را ارداوای راج در بهشت دید که در مراتب گوناگونی از

نعمتهای بی کران برخوردار میشدند.

بعد از آن ارداوی راج جاهائی را دید که مردم در انواع شکنجه‌های وحشتناک و عذاب شدید و در آتش سوزان و سرمای سوزناک و در میان انواع درندگان و گزندگان دیوشکل گرفتار بودند. او ستمگرانی را دید که در سرمای سوزان رنج می‌بردند و گزندگان و درندگان آنها را نیش میزدند و می‌دریدند و پندار و گفتار و رفتار بد هر کدامشان بشکل یک زن دیوشکل بدچهره و مهیب و هولناک که به‌زشتی او هیچ موجودی در جهان وجود ندارد درآمده در برابرش ایستاده بود و او را آزار میداد و میگفت: یادت هست که وقتی میدیدی کسی خدا را عبادت میکرد و مواظب آب بود تا آلوده نشود و گوسفندان و درختان را حمایت میکرد و کارهای نیک انجام میداد، تو بد میکردی؟ یادت هست که وقتی میدیدی کسی به‌دیگران نیکی میکند و او را در خانه‌اش مهمان میکند و غریبان و راهگذران را به‌خانه‌اش می‌برد و نان می‌خوراند و درپناه می‌گیرد و هدایا به‌دیگران می‌بخشد، تو درب خانه‌ات را بر روی مهمان و مسافر و راهگذر می‌بستی تا کسی بر تو وارد نشود و مهمانت نگردد؟ ارداوی راج مردی را مشاهده کرد که ازدهائی از مقعدش فرو میرفت و از دهانش بیرون می‌آمد و هزاران مار و کژدم از سر و رویش بالا میرفتند و او را می‌گزیدند و نیش میزدند. به‌او گفتند که این مرد در دنیا عمل لواط انجام داده و اجازه داده است که مردی با او آمیزش جنسی کند. مردی را دید که همواره پوست از سرش بر میکشیدند، و او در این شکنجه درد میکشید. به‌او گفتند که این مرد در حیاتش یک انسان بی‌گناه را به‌قتل رسانده است. مردی در دوزخ همواره از شدت گرسنگی و تشنگی ناله و شیون میکرد و پوست سر و روی خود را با چنگالش برمیکند. این مردی بود که در حیاتش پشت سر مردم حرف میزد و میان مردم اختلاف می‌افکند. مردی را به ارداوی راج نشان دادند که سطلی و میزانی در دست داشت، همواره سطل را از خاک و خاشاک پر میکرد و به‌میزان میزد و می‌خورد، و این کار را پیوسته ادامه میداد. به ارداوی راج گفتند که این مرد در دنیا سوداگری میکرده و پیمان و ترازویش درست نبوده و در خرید و فروش کالا به‌مردم گول می‌زده و گندم را با خاک و شراب را با آب مخلوط میکرده تا وزنش زیاد شود، و گرانفروشی میکرده است. حاکم ستمکاری را دید که درد دنیا مردم را به‌ناحق مجازات میکرده است و اکنون در میان دوزخ آویزان بود و مارها و انواع جانوران وحشی همواره به‌او حمله می‌کردند و آزار میدادند. قاضی رشوه‌گیر را دید که زبانش از حلقومش بیرون آمده برشانه‌اش افکنده شده بود و دهها درنده وی را پاره پاره می‌کردند و این شکنجه همیشه ادامه داشت. کسی را مشاهده کرد که بر روی تخت خارداری که همه‌جایش را خارهای تیز

فراگرفته بود خوابانده بودند و این خاها بر پوستش فرو میرفتند و در این حال هزاران مار و کژدم و دیگر جانوران گزنده اذیتش میکردند. این مردی بود که در دنیا مال اندوخته و خیرات نکرده و به نیازمندان بی توجهی کره بود و اندوخته اش را رها کرده مرده بود. مردی را دید که همواره ماری بر دهانش نیش میزد. به او گفتند که این مرد عادت به دروغگویی داشته است. مردی که در دنیا مزد کارگران را سر موقع نمی پرداخت و در پرداخت آن تأخیر میکرد در دوزخ مشغول خوردن لاشه انسان مرده بود. شخص دشنام دهنده و بدزبان را دید که کوهی را برپشتش میکشید و در سرما و گرمای شدید راه میرفت. کسی که در دنیا پل روی یک رودخانه را خراب کرده بود، کسی که با سخنان بیهوده اش سبب بی حرمت شدن کس دیگری شده بود، زنی که جادوگری کرده بود، کسی که با دادن گواهی ناحقش حق را از دیگری ضایع کرده بود، انسان شهوترانی که در راه بر آوردن امیال نفسانیش دست به کار ناشایسته زده بود، شخص حریصی که برای جمع آوردن مال از راه حرام کوشش به کار برده بود، کسی که نشانه زمین کسی دیگر را جابجا کرده بود تا بخشی از آن زمین را تصرف کند، مأمور مالیاتی که با پیمایش غلط زمینهای کشاورزی مالیات سنگین بر صاحب مزرعه ثنی بسته بود، و مردی که پیمان شکنی کرده بود، همه اینها در عذابهای گوناگون شکنجه میشدند و این شکنجه ها هزاران سال دوام داشت و یک لحظه متوقف نمیشد. او زنانی را دید که در میان آتش از نوک پستانهایشان آویزان بودند و مار و کژدم به تنشان نیش میزدند. به او گفتند که اینها زنانی اند که در دنیا نسبت به شوهرانشان بی توجهی کرده خودشان را در اختیار مرد بیگانه نهاده تن به زنا داده بوده اند. زنی را دید که همواره جامهای مالا مال از مخلفات بدبو و گندیده شکم و معده مردان را به خوردش میدادند و او شیون میکرد و شکنجه میشد. گفتند که این زن در حالت حیض و ناپاکی در رودخانه آب تنی کرده و آب را آلوده کرده است.

در ارداوای راج نامه موضوعی به چشم میخورد که در هیچ دین دیگری وجود ندارد. ارداوای راج که خود یک مغ بلند پایه مزدایسنا است تصریح میکند که روح کسانی را در بهشت دیده که مزدایسنا نبوده اند ولی در دنیا نیکوکاری پیشه کرده بوده اند، و پندار و گفتار و رفتارشان نیکو بوده و به همین سبب وارد بهشت شده اند. معنای این گفته آنست که اساس نیکی و بدی هر انسانی نه در داشتن یک دین مشخص بلکه در پندار و گفتار و رفتار نیکو است، و کسی که در اینها نیک باشد، هر عقیده ای که داشته باشد فرجام نیکو خواهد داشت. مقایسه کنیم این جنبه از عقاید مزدایسنا را با عقاید دینی در ادیان سامی که هر کس پرستنده خدای آن دین نباشد حتما به دوزخ خواهد رفت و در عذاب جاودانه خواهد زیست، و هر کار نیکی که در این دنیا انجام دهد نیز برباد

خواهد رفت. همین جنبه از تعالیم زرتشت است که بعدها مکتب عرفان ایرانی را به وجود آورد، و در آن تصریح شد که انسان هر دینی که داشته باشد اگر رویش به خدا باشد نیکو است، و دینها همه رویشان به یک جهت است و یک هدف بیشتر ندارند که همانا پرورش خصائل نیکو در انسانها است. اینکه در اشعار عرفانی فارسی اینهمه از دیر و کنشت و بتخانه و خرابات و میخانه سخن رفته است، تلاش عارفان ایرانی برای تفسیر این مطلب بوده که انسان یا نیک است یا بد است؛ و نیک هر دینی که داشته باشد نیک است، و بد هر دینی که داشته باشد بد است.

از شگفتیهای تاریخ آنکه اقدام دولت ایران برای تدوین متن فقهی رسمی واحد و مورد توافق همگان در آستانه تغییر دین قیصر کنستانتین از بت پرستی به مسیحیت و رسمیت یافتن آئین مسیح در دربار روم انجام میگرفت. این واقعه که کمتر از ده سال پس از تدوین دوباره اوستا به وقوع پیوست در ایران بازتاب بسیار قابل توجهی یافت، و سبب شد که مغان زرتشتی بیش از پیش در راه وحدت مذهبی حرکت کنند و هرگونه اختلافات را کنار نهند و در تقویت دین و دولت بکوشند. زیرا اکنون دیگر خطر بسیار جدی تر از گذشته بود و اگر ایرانیان بروقت احتیاطات لازم را به عمل نمی آوردند، چون در هر زمانی احتمال لشکرکشی امپراطور وجود داشت، اگر چنین واقعه‌ای اتفاق می افتاد رعایای مسیحی ایران که آرامی‌های میانرودان بودند به سربازان جهادگر امپراطور برضد دولت خودشان بدل میشدند و مخاطرات ایرانستیز دوچندان میشد. خوشبختانه کنستانتین که دین مسیح را رسمیت داد خود گرفتار مشکلات داخلی ناشی از همین تغییر دین و مخالفت بزرگان روم گردید که بیش از یازده سال او را به خود مشغول داشت، و فرصت نیافت که به نقشه لشکرکشی به ایران جامعه عمل بپوشاند. او از سال ۳۲۴ که دین مسیح را اتخاذ کرد و بعنوان امپراطور بلامنازع روم قدرتش را تثبیت کرد در تلاش زمینه سازی برای اقدام ضد ایرانی بود، و جاسوسان او در ایران دست به کارهای نابخردانه‌ای میزدند که دولت ایران را برضد مسیحیان آرامی که رهبران خودشان را هوادار روم میدانستند تحریک میکرد و موجبات تضییق و فشار بر آنها را به وجود می آورد و در این میان تر و خشک باهم میساختند. اما گرفتاریهای داخلی در اروپا به کنستانتین امکان نمیداد که نقشه خویش را به مرحله اجرا بگذارد، و هنگامی درصدد حمله به خاک ایران افتاد که عمرش به سر رسیده بود. او در سال ۳۳۷ آماده حرکت به سوی ایران بود که اجل مهلتش نداد و در همان گیر و دار درگذشت.